

نقدی بر کتاب دستور زبان فارسی ۲

تألیف حسن انوری و حسن احمدی گیوی

بهرام شعبانی (استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جهرم)

چکیده: در این مقاله، به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، به نقد و بررسی کتاب دستور زبان فارسی ۲، تألیف حسن انوری و حسن احمدی گیوی، به عنوان سرفصل درس دستور زبان فارسی ۱ در مقطع کارشناسی رشته زبان و ادبیات فارسی پرداخته‌ایم. نتایج این بررسی نشان می‌دهد که این کتاب، به لحاظ انسجام مطالب، در برداشتن بیشتر مباحث دستور سنتی، نمونه‌مثال‌های متنوع و شیوه درست آموزشی، منبع مناسبی برای این درس محسوب می‌شود، اما به لحاظ انطباق با سرفصل‌های تعیین‌شده در برنامه درسی، ساختار، محتوا و نمونه‌مثال‌ها، نارسایی‌های قابل تأملی نیز دارد. نبود مقدمه‌ای در تاریخچه دستور زبان فارسی، نپرداختن به تعریف دستور زبان، نظریه‌ها، روش‌ها و قلمرو کارکرد این دانش، کاستی در تبیین سرفصل‌هایی چون ساختار زبان فارسی، قواعد حاکم بر ساخت جملات و معرفی و نقد منابع، درهم آمیختن مباحث دستور سنتی با مباحث دستور ساختگرا، بررسی چندگانه برخی مقوله‌های دستوری، نابسامانی در دسته‌بندی و شماره‌گذاری عنوان‌های اصلی و فرعی و نادرستی برخی از نمونه‌مثال‌ها از مهم‌ترین این نارسایی‌هاست.

کلیدواژه‌ها: حسن احمدی گیوی، حسن انوری، نقد کتاب دستور زبان فارسی ۲.

۱ مقدمه

هرچند اهالی زبان فارسی به‌ویژه صاحب‌اثران، در سده‌های گذشته، به فن دستور زبان فارسی کم‌توجهی نشان داده و آثار درخوری در این زمینه تألیف نکرده‌اند، در دوران معاصر، صاحب‌نظران و اندیشمندان بسیاری به آن پرداخته و آثار آموزشی و پژوهشی ارزشمندی را در این زمینه در اختیار کاربران و دوستداران زبان فارسی گذاشته‌اند. این مقوله، از آغاز تأسیس دانشگاه تهران تاکنون، به‌حق جزء سرفصل‌ها و منابع درسی دانشجویان دوره‌های کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری زبان و ادبیات فارسی بوده و در سال‌های اخیر در فرایند یکسان‌سازی سرفصل‌ها و منابع دروس رشته‌های دانشگاهی، چاپ سوم کتاب دستور زبان فارسی ۲، تألیف حسن انوری و حسن احمدی گیوی، طبق مصوبه هشتصدمین جلسه شورای برنامه‌ریزی آموزش عالی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، مورخ ۱۳۹۱/۴/۴، به عنوان منبع اصلی درس دستور زبان فارسی ۱ پیشنهاد و تصویب گردیده است. این منبع به لحاظ در برداشتن بیشتر مباحث دستور سنتی و شیوه آموزشی منسجم آن، برای این هدف، منبعی کارآمد و مناسب است، اما نارسایی‌های قابل تأملی نیز دارد، که رفع آنها ضروری به نظر می‌رسد. همچنین نتایج این پژوهش و توجه مؤلف محترم به آن در چاپ‌های بعدی کتاب، در آموزش بهتر مفاهیم دستور زبان به دانشجویان دوره کارشناسی بسیار مؤثر خواهد بود. در این نوشتار، نارسایی‌های این کتاب را در چهار بخش ناهمخوانی با سرفصل‌های تعیین‌شده در برنامه درسی، ساختار، محتوا و نمونه‌مثال‌ها بررسی می‌کنیم.

۱-۱ روش تحقیق

این پژوهش با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و با روش توصیفی - تحلیلی در قالب پژوهشی کیفی به انجام رسیده و از آنجا که چاپ سوم کتاب دستور زبان فارسی ۲، تألیف حسن انوری و حسن احمدی گیوی در دسترس دانشجویان نیست، آخرین چاپ آن (۱۳۹۳)، به عنوان منبع اصلی سرفصل درس دستور زبان فارسی ۱ (بر پایه متون) برای دوره کارشناسی زبان و ادبیات فارسی، اساس تحقیق قرار گرفته است.

۱-۲ پیشنهاد تحقیق

ایرانیان که در دوره اسلامی، بسیاری از علوم را به زبان عربی یا بر پایه زبان عربی، به عنوان زبان قرآن و زبان دین اسلام، آفریدند و علوم بررسی ادبیات مانند معانی، بیان، بدیع و عروض را از زبان عربی برگرفتند، ناگزیر قرن‌ها به دستور زبان فارسی، نپرداختند. عبدالرسول ختّامپور در این باره می‌نویسد:

اما در ایران و در زبان فارسی باید اذعان کرد که نسبت به دستور زبان چندان توجهی نشده و اگر از بعضی تألیفات که اغلب در هندوستان به عمل آمده و از پاره‌ای مسائل دستوری که بعضی فرهنگ‌نویسان در مقدمه فرهنگ‌ها (مانند فرهنگ انجمن آرای ناصری و برهان قاطع و برهان جامع و غیر آنها) که تألیف آنها هم از زمان ما چندان دور نیست نوشته‌اند، قطع نظر شود، اقدام به تدوین و تألیف دستور زبان فارسی به معنی حقیقی خود بسیار تازه است (ختّامپور ۱۳۷۳: ۱۳).

پیشینه تحقیقات جدی و علمی ایرانیان در این مقوله به کمتر از یکصد سال اخیر برمی‌گردد و به نظر می‌رسد ضرورت تألیف کتاب‌هایی در این موضوع برای برنامه‌های درسی دانشجویان زبان و ادبیات فارسی، در آغاز به کار دانشگاه‌ها به صورت امروزی و به تقلید از جوامع اروپایی، عامل اصلی پرداختن استادان عبدالعظیم قریب، جلال همایی، ملک‌الشعرای بهار، بدیع‌الزمان فروزانفر و غلامرضا رشیدداسمی به دستور زبان فارسی بوده است؛ موضوعی که برخی از این صاحب‌نظران باز هم در تحقیقاتشان آن را چندان جدی نگرفتند. بعد از این پنج استاد اما نظریه‌پردازان و دستورنویسانی همچون عبدالرسول ختّامپور، خسرو فرشیدورد، پرویز ناتل خانلری، عبدالرحیم همایون‌فرخ، محمدرضا باطنی، محمدجواد شریعت، حسن انوری، حسن احمدی گیوی، مهدی مشکوة‌الدینی و غلامرضا ارژنگ به دستور زبان فارسی جان تازه‌ای بخشیدند و اکنون هرچند هنوز این دستور زبان گرفتار چندگانگی ماهوی، آشفتگی و کم‌توجهی صاحبان زبان فارسی است، پژوهش‌ها و منابع ارزشمند و آموزنده‌ای فرا روی گویندگان، دستداران و آموزندگان این زبان قرار گرفته است. در این تحقیق به نقد یکی از این منابع به عنوان منبع اصلی درس دستور زبان فارسی ۱ در برنامه درسی دوره کارشناسی زبان و ادبیات فارسی، یعنی دستور زبان فارسی ۲، تألیف حسن انوری و حسن احمدی گیوی پرداخته‌ایم، که تاکنون با این نگاه بررسی نشده است.

۲ نارسایی‌ها

همان‌طور که در مقدمه پژوهش اشاره کردیم، کتاب دستور زبان فارسی ۲، تألیف حسن انوری و حسن احمدی گیوی، به لحاظ انطباق مطالب با سرفصل‌های تعیین‌شده در برنامه درسی، ساختار، محتوا و نمونه‌مثال‌ها، نارسایی‌های قابل تأملی دارد، که در این بخش از مقاله به تفصیل به بررسی آن می‌پردازیم.

۱-۲ ناهمخوانی مطالب با سرفصل‌ها

در برنامه درسی دوره کارشناسی زبان و ادبیات فارسی که زیر نظر کمیته برنامه‌ریزی زبان و ادبیات فارسی تدوین و در تاریخ ۱۳۹۱/۴/۴ در هشتادمین جلسه شورای برنامه‌ریزی آموزش عالی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری تصویب شده، سرفصل‌های درس دستور زبان فارسی ۱ (بر پایه متون) کد ۱۱ به شرح ذیل آمده است: ۱) تاریخچه دستور زبان‌نویسی؛ ۲) تعریف دستور زبان و بررسی نظریه‌ها، روش‌ها و قلمرو کارکرد این دانش؛ ۳) ساختار زبان فارسی؛ ۴) طبقه‌بندی مقوله‌ها، اصطلاحات، انواع و نقش‌های دستوری؛ ۵) انواع کلمه، نقش و روابط میان کلمات؛ ۶) قواعد حاکم بر ساخت جملات و انواع آنها؛ ۷) معرفی و نقد منابع. در اینجا مطابقت مطالب کتاب با این سرفصل‌ها را به ترتیب بررسی می‌کنیم.

۱-۱-۲ نبود مقدمه‌ای در تاریخچه دستور زبان فارسی

دستور زبان فارسی، تاریخچه پرماجرا و نسبتاً آشفته‌ای دارد. از یک سو، اصل زبان فارسی از خانواده زبان‌های هند و اروپایی است و دستورنویسان ساخت‌گرا و زبان‌شناس، تحت تأثیر مطالعات علم جدید زبان‌شناسی، قواعد آن را بر اساس زبان‌های اروپایی به‌ویژه زبان انگلیسی بررسی می‌کنند و، از سوی دیگر، این زبان از دوره فارسی باستان تاکنون، به‌ویژه در الفبا، لغات، و برخی قواعد و مفاهیم، تحت تأثیر خانواده زبان‌های سامی بوده است و، از همین رو، دستورنویسان سنتی آن را بر اساس قواعد زبان عربی بررسی کرده‌اند؛ به طوری که همه اصطلاحات دستور زبان فارسی مانند اسم، فعل، حرف، ضمیر، صفت، قید،

شبه جمله یا صوت، فاعل، مفعول، مسند، مسندالیه، تمیز، متمم، منادا، مضاف‌الیه، معطوف و... به زبان عربی وضع شده است. این مسئله، از ابتدای دستورنویسی در زبان فارسی، نگاه‌هایی متفاوت و گاه متناقض و در نتیجه برخی نابسامانی‌ها را در حوزه دستور زبان فارسی پدید آورده است.

این نابسامانی‌ها پرداختن به تاریخچه دستور زبان فارسی و تبیین علل پیدایش دیدگاه‌های گوناگون را در آغاز کتاب‌های دستور زبان ناگزیر می‌سازد و برخی صاحب‌نظران به تفصیل و با دقت به این مبحث پرداخته‌اند (← خیامپور ۱۳۷۳: ۱۱؛ فرشیدورد ۱۳۸۲: ۳۴). از آنجا که کتاب دستور زبان فارسی ۱ به عنوان منبع اصلی برای تبیین دیدگاه سنتی دستور زبان فارسی انتخاب شده، ضروری است مؤلفان محترم مبحثی را در بیان تاریخچه، شیوه‌های دستورنویسی و علل پیدایش آن که به ماهیت زبان فارسی برمی‌گردد بر مباحث کتاب بیفزایند.

۲-۱-۲ نپرداختن به تعریف دستور زبان، نظریه‌ها، روش‌ها و قلمرو کارکرد این دانش معمولاً در آغاز هر کتاب، مقاله و نوشته علمی موضوع آن، هرچند مختصر، معرفی می‌شود. برخی از دستورنویسان زبان فارسی نیز موضوع کلی، یعنی دستور زبان را تعریف کرده‌اند (از جمله ← قریب و دیگران ۱۳۷۳: ۱۱؛ فرشیدورد ۱۳۸۲: ۳۰؛ باطنی ۱۳۷۶: ۷؛ خیامپور، ۱۳۷۳: ۱۵).

همچنین علم زبان‌شناسی و دستور زبان، محصول نظریه‌ها و روش‌های گوناگون و بستری مناسب برای آفرینش نظریه‌ها و روش‌های جدید است که دستور زبان فارسی نیز از آن بی‌بهره نمانده است؛ محمدرضا باطنی در کتاب توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، «نظریه زبانی مقوله و میزان» را اساس کار دستورنویسی خویش قرار داده و عبدالرسول خیامپور و خسرو فرشیدورد، نظریه‌پردازی‌های تازه و سودمندی در این حوزه داشته‌اند. برخی نیز بر اساس دیدگاه سنتی، کتاب دستور زبان تألیف کرده‌اند. این تفاوت و تنوع در دیدگاه‌ها، بیشتر به پویایی دستور زبان فارسی انجامیده و البته در مواردی نیز سبب نابسامانی و آشفتگی برخی مباحث دستور زبان فارسی شده است.

کتاب دستور زبان فارسی ۲ برای دانشجویان زبان و ادبیات فارسی، که در دوره متوسطه،

بیشتر بر اساس دیدگاه‌های زبان‌شناسان، دستور زبان فارسی را آموخته‌اند و، در دوره کارشناسی، تقریباً برای نخستین بار با دیدگاه سنتی آشنا می‌شوند، به عنوان منبع اصلی برگزیده شده است؛ بنابراین، گنجاندن مباحثی با موضوعات تعریف دستور زبان، نظریه‌ها به‌ویژه نظریه‌های دستور سنتی، روش‌ها و قلمرو دستور ضروری به نظر می‌رسد.

۲-۱-۳ کاستی در تبیین برخی سرفصل‌ها

مؤلفان محترم، در بخش اول کتاب با عنوان «مقدمه و تعاریف»، موضوعات گوناگون و مهمی را که تبیین هر یک از آنها خود به یک بخش یا یک فصل نیاز دارد، بسیار فشرده و درهم‌آمیخته گنجانده‌اند. در قسمتی از مطالب این بخش نیز، که حدود ده صفحه از آن را در بر می‌گیرد، مفاهیم مرتبط با زبان فارسی مانند زبان فارسی، تاریخ زبان فارسی، واجگاه یا دستگاه صوتی، واحدهای زبانی واج، تکواژ، واژه، گروه، واحدهای زبرنجیری تکیه، درنگ و آهنگ و مبحث اساسی ژرف‌ساخت و روساخت به طور ناقص آمده و واحدهای بند و جمله مغفول مانده است. این مطالب که در چاپ‌های اولیه کتاب وجود نداشته، برای پوشش برخی مباحث که زبان‌شناسان در کتاب‌های زبان فارسی مقطع متوسطه و برخی منابع دانشگاهی آورده‌اند، در چاپ‌های بعدی به کتاب افزوده شده است. از آنجا که در چپ‌نشین جدید دروس دوره کارشناسی زبان و ادبیات فارسی، درس دستور زبان فارسی از دو واحد به چهار واحد افزایش یافته و هدف از آن، آموزش مباحث دستور سنتی در درس دستور زبان فارسی ۱ (بر پایه متون) و آموزش نظریه‌های دستوری ساخت‌گرا و گشتاری در درس دستور زبان فارسی ۲ (دیدگاه زبان‌شناسی) است، بهتر است برخی از این مطالب به صورت فشرده در درس دستور زبان فارسی ۲ (دیدگاه زبان‌شناسی) بررسی شود و، به جای آن، مباحث مرتبط با دستور سنتی، همچون تاریخچه زبان فارسی، ساختار زبان فارسی، معرفی صاحب‌نظران دستور زبان فارسی، شرح مختصر اصطلاحات دستوری و قواعد حاکم بر ساخت جملات زبان فارسی، معرفی و نقد منابع دستور زبان فارسی و شرح کامل‌تر برخی مباحث مهم و موجود در بخش اول کتاب، مانند نقش‌ها و روابط میان کلمات، بر مباحث کتاب افزوده شود.

۲-۲ نارسایی‌های ساختاری

۲-۲-۱ ساختار مفاهیم و موضوعات

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، مهم‌ترین ایراد ساختاری کتاب دستور زبان فارسی ۲، تألیف حسن انوری و حسن احمدی گیوی، آمیختن برخی مباحث جدید دستور زبان ساختگرا – آن‌هم به شکلی ناقص – با مباحث دستور سنتی است؛ توضیح اینکه در پی تغییر کتاب‌های زبان فارسی مقطع متوسطه، از حدود بیست سال قبل، نگاه زبان‌شناسانه به دستور زبان فارسی قوت گرفت و، در نتیجه، برخی مباحث زبان‌شناسی نیز در این کتاب‌ها گنجانده شد. در اثر این تحول و هم‌زمان با آن، در دانشگاه‌ها نیز دیدگاه زبان‌شناسان درباره دستور زبان فارسی، بیشتر مورد توجه قرار گرفت؛ و گنجاندن دو واحد درسی دستور زبان فارسی ۲ (دیدگاه زبان‌شناسی) در سرفصل‌های برنامه درسی دوره کارشناسی زبان و ادبیات فارسی نیز پیامد همین تحولات است.

مؤلفان کتاب مورد نقد نیز، قبل از تغییر چینش دروس دوره کارشناسی، با هدف گنجاندن برخی مباحث مرتبط با دستورهای ساختگرا، مطالب پراکنده‌ای را به‌مرور در چاپ‌های مختلف کتاب، به‌طور ناقص، افزوده‌اند، که هم به ساختار کتاب آسیب وارد کرده و هم برخی اشکالات محتوایی را در کتاب پدید آورده است. این مطالب بیشتر در بخش اول کتاب آمده و البته گاه در میان مطالب بخش‌های دیگر کتاب نیز اضافه شده، که در قسمت بعدی مقاله به تفصیل به آن خواهیم پرداخت. نمونه آشکار این نابسامانی ساختاری که حاصل همان نگاه پوشش‌محور نیز هست، بخش نامنظم و فشرده اول کتاب است. در این بخش، بسیاری از مفاهیم بنیادین دستور زبان فارسی چه از دیدگاه سنتی و چه از دیدگاه زبان‌شناسان ساختگرا به‌طور کاملاً فشرده و ناقص طرح شده؛ مثلاً در قسمتی از این بخش، تعاریف جدید زبان‌شناسان از واج، واج همخوان، واکه و صامت در کنار جدول حروف الفبا، همراه با نام‌های سنتی و برگرفته از الفبای عربی (مانند یای مثنا تحتانی)، ذهن هر خواننده‌ای به‌ویژه دانشجویان ناآشنا با هر دو مبحث را با آشفتگی روبه‌رو می‌کند. نکته دیگر اینکه مباحث مهم مقوله‌های دستوری و نقش‌های دستوری از دیدگاه سنتی، یعنی کل

دستور زبان سنتی، در چند صفحه به طور ناقص و نامنظم طرح شده است. بهتر است، با یک دسته‌بندی منظم و متناسب با این مباحث، نخست مقوله‌های هفتگانه کلمات، که در بخش‌های بعدی کتاب به تفصیل تبیین شده، به اختصار و به ترتیب بیان شود و سپس مبحث بنیادین نقش یا جایگاه دستوری کلمات، که توضیح کامل آن در جاهای دیگر کتاب نیامده، منظم‌تر و کامل‌تر از آنچه هست توضیح داده شود. همچنین از نگاه ساختاری، مبحث مهم واحدهای زبانی که «از بزرگ‌تر به کوچک‌تر عبارت‌اند از جمله، بند، گروه، کلمه و واژک» (باطنی ۱۳۷۶: ۴۵)، به صورت ناقص و نابسامان، در یکی دو صفحه گنجانده شده است. اولاً در کتابی که برای بخش سنتی دستور زبان به عنوان منبع انتخاب شده، بیان این مطالب چندان نیاز نیست و بهتر است در درس دستور زبان فارسی ۲ (دیدگاه زبان‌شناسی)، بررسی شود؛ دوم اینکه این مبحث بنیادین و گاه چالش‌برانگیز با نگاهی ساده‌انگارانه و به طور ناقص بیان شده، یعنی واحدهای بند و جمله حذف و واحدهای گروه، واژه و تکیواژ نیز ناقص بررسی شده‌اند. افزون بر اینها، مباحث مهم و تخصصی دستگاه صوتی (واجگاه)، ژرف‌ساخت و روساخت، مباحث مرتبط با شکل‌های زبانی گونه، گویش و لهجه، واحدهای زبرنجیری تکیه، آهنگ و درنگ و مبحث قواعد هم‌نشینی نیز بیش‌وکم به همین وضعیت دچار شده‌اند. بنابراین پیشنهاد می‌شود مطالب مرتبط با دیدگاه ساختاری در درس دستور زبان فارسی ۲ (دیدگاه زبان‌شناسی) طرح شود؛ یا اگر در این درس باقی می‌ماند، در قسمتی از بخش اول، جدا از مباحث دستور سنتی، به تفصیل به آن پرداخته شود.

این نگاه پوشش‌محور، ایراد ساختاری دیگری نیز پدید آورده و آن، بررسی چندگانه برخی ویژگی‌های مقوله‌های دستوری است، که نمونه آشکار آن را در مباحث مرتبط با ساختمان اسم می‌توان دید. توضیح اینکه بر اساس دیدگاهی سنتی و برگرفته از زبان عربی، اسم به دو نوع جامد و مشتق تقسیم شده و در تعریف اسم مشتق آمده: «اسم‌هایی را که با بن ماضی یا مضارع فعل فارسی ساخته می‌شوند، مشتق می‌نامند» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۸۴)؛ و اسم‌هایی که در ساختمان آنها بن فعل وجود ندارد، جامد نامیده شده‌اند (همان‌جا). این در حالی است که در جایی دیگر نیز، با نگاهی سنتی، اسم، به لحاظ ساختمان، به ساده و

مرگب تقسیم شده و در تعریف هر کدام آمده: «اسم گاهی دارای یک جزء است و نمی‌توان آن را به دو یا چند بخش معنی‌دار تقسیم کرد، به عبارت دیگر، یک تکواژ است و از دو یا چند بخش ترکیب نشده است» (همان: ۱۰۰)؛ و «گاهی از دو یا چند بخش ترکیب یافته است؛ در این صورت، آن را مرگب گویند» (همان‌جا). همچنین بعد از این تقسیم‌بندی و تعاریف، بلافاصله تقسیم‌بندی معمول در نگاه زبان‌شناسان در قالب یادآوری و بسیار فشرده بیان شده است: «برخی‌ها اسم را، از حیث ساخت، سه دسته می‌شمارند و واژه‌های وندی را مشتق می‌نامند: (۱) ساده: کتاب (۲) مرگب: کتابخانه (۳) مشتق: کاروان» (همان‌جا). این تقسیم‌بندی‌ها، گذشته از اشکالاتی که به تعاریف آن وارد است و در جای خود به آن خواهیم پرداخت، به لحاظ دسته‌بندی نیز چندگانه و ناهماهنگ است و ذهن دانشجویان را آشفته و سردرگم می‌کند. پیشنهاد این است که مبحث قدیمی و ناآشنای «جامد و مشتق» از کتاب حذف و، با تکیه بر دیدگاه سنتی، اسم، به لحاظ ساختمان، به «ساده و مرگب» دسته‌بندی و با تعاریف دقیق‌تر تبیین گردد^۱ و مبحث تقسیم اسم از نگاه زبان‌شناسان (ساده، مشتق، مرگب و مشتق مرگب) ترجیحاً در درس دستور زبان فارسی ۲ (دیدگاه زبان‌شناسی) طرح یا در همین کتاب به‌طور کامل تشریح شود.

۲-۲-۲ دسته‌بندی و شماره‌گذاری عنوان‌های اصلی و فرعی

ساختار مطالب کتاب به‌ویژه در دسته‌بندی و شماره‌گذاری عنوان‌های اصلی و فرعی، اشکالات بسیاری دارد که باید اصلاح شود. در اینجا، برای نمونه، به چند مورد از این اشکالات در بخش اول اشاره می‌کنیم:

در آغاز بخش اول، عنوان «زبان» به‌درستی با شماره ۱-۱ شماره‌گذاری شده که بیانگر مبحث اول از بخش اول است؛ اما در ادامه، مطالب فرعی «زبان فارسی»، به جای اینکه در دسته‌بندی، زیرشماره عنوان اصلی «زبان» قرار گیرد، مانند شماره‌گذاری اول، به صورت ۱-۲ تا آخر شماره‌گذاری شده است. درست آن است که «زبان فارسی» با زیرشماره ۱-۱-۱ عنوان فرعی «زبان» قرار گیرد و مطالب فرعی تر «خط فارسی»، «واج» و...، به صورت

۱. مثلاً در تعریف اسم ساده و مرگب به جای واژه‌های «بخش» و «تکواژ»، واژه «جزء» به کار رود.

۱-۱-۱ و ۱-۱-۱-۲، زیرشماره‌های آن باشد. این شماره‌گذاری‌ها، پشت سر هم ادامه یافته تا اینکه مبحث مستقل «مقوله‌های دستوری» به صورت ۱-۱۴ شماره‌گذاری شده؛ گویی این مبحث از بخش اول، زیرمجموعه و فرع مباحثی مانند زبان، خط، واج تا قواعد هم‌نشینی به شمار آمده؛ حال آنکه خود یک مبحث مستقل دستوری است و باید زیرشماره دوم از بخش اول (۱-۲) قرار گیرد. همچنین لازم است کلمات «جمله»، «فعل» و «اسم» از کنار این عنوان حذف و به صورت زیرعنوان از ۱-۲-۱ تا ۱-۲-۷ شماره‌گذاری شود؛ یعنی مقوله‌های هفتگانه «اسم»، «فعل»، «ضمیر»، «صفت»، «قید»، «حرف» و «شبه جمله» هر کدام یک مبحث فرعی و زیرعنوان برای مبحث اصلی «مقوله‌های دستوری» قرار گیرد. این عنوان اصلی (مقوله‌های دستوری) نیز می‌تواند به عنوان‌های دقیق‌تر و گویاتری مانند «مقوله‌های هفتگانه زبان» یا «انواع کلمات» که در صفحه ۱۰ کتاب به آنها اشاره شده، تغییر کند. بین عنوان‌ها و شماره‌ها نیز باید نشانه «خط تیره» یا «نقطه» اضافه شود.

این اشکال در صفحه ۱۱، عنوان «(۱-۱۹ گروه، واژه، تکواژ» نیز کاملاً به چشم می‌آید؛ با این توضیح که چون این مبحث، جدا از مباحث قبل و مرتبط با واحدهای زبانی است، باید عنوان اصلی سوم از بخش اول (۱-۳) باشد. همچنین لازم است این عنوان اصلی به «واحدهای زبانی» تغییر یابد و مباحث «گروه»، «واژه» و «تکواژ»، همراه با دیگر واحدهای زبانی (جمله و بند یا جمله وابسته) که از آنها یاد نشده، به صورت منظم؛ یعنی یا از کوچک به بزرگ یا از بزرگ به کوچک، به صورت ۱-۳-۱ تا ۱-۳-۵، زیرشماره و فرع عنوان اصلی «واحدهای زبانی» قرار گیرد.

در صفحه ۱۴، عنوان «(۱-۲۰ نقش گروه‌ها و واژه‌ها)» نیز همین اشکال دیده می‌شود که بهتر است اولاً این مبحث به عنوان چهارمین مبحث اصلی از بخش اول، به صورت (۱-۴) شماره‌گذاری و کلمات «نهاد»، «مفعول»، «قید» و «متمم» از عنوان حذف شود. دوم، نقش‌های دوازده‌گانه نهاد (فاعل، مسند‌الیه)، فعل، مفعول، مسند، تمیز، صفت، مضاف‌الیه، بدل، قید، متمم، منادا، و دو نقش معطوف و تأکید — که به تازگی به نقش‌ها اضافه شده‌اند —

به ترتیب و با زیرشماره‌های ۱-۴-۱ تا ۱۴-۴-۱ ذیل آن شرح داده شود. در این قسمت به همین چند اشکال بسنده و تأکید می‌شود که این دسته‌بندی‌ها و شماره‌گذاری‌ها در همه بخش‌های کتاب به بازبینی و اصلاح نیاز دارد.

۲-۳ ایرادهای محتوایی

چنان‌که قبلاً اشاره کردیم، به‌ویژه در اثر برخی نارسایی‌های ساختاری، اشکالاتی محتوایی نیز در کتاب پدید آمده است؛ این اشکالات، بیشتر در بخش‌هایی از کتاب که مؤلف در آن به مباحث مرتبط با زبان‌شناسی پرداخته، یا در جاهایی از کتاب که تحت تأثیر نگاه زبان‌شناسان مطالبی افزوده، به چشم می‌خورد. در این بخش، در دو مبحث، ایرادها در تعاریف و مفاهیم، و ایرادها در نمونه‌مثال‌ها را بررسی می‌کنیم.

۲-۳-۱ ایراد در تعاریف و مفاهیم

۲-۳-۱-۱ هجا

در تعریف هجا آمده: «از ترکیب واج‌ها هجا به وجود می‌آید. هجا کوچک‌ترین مجموعه واجی است که از ترکیب چند واج حاصل می‌شود و می‌توان آن را در یک دم زدن بی فاصله و قطع ادا کرد» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۴). در این تعریف، چند اشکال وجود دارد؛ نخست اینکه اصولاً مبحث هجا از مباحث بنیادین علم عروض است و با دستور زبان سنتی فارسی تناسب چندانی ندارد. دوم، هجا در عبارت اول، بر اساس دیدگاه ساختاری تعریف شده؛ چنان‌که گویی هجا یکی از واحدهای زبانی است. توضیح اینکه در نگاه ساختاری، زبان‌شناسان برای واحدهای زبانی، چنین تعریف‌هایی را به کار می‌گیرند؛ مثلاً در تعریف ساختاری واژه می‌گویند: «کلمه به آن واحد زبان فارسی گفته می‌شود که از یک واژک یا بیشتر ساخته شده است و خود در ساختمان واحد بالاتر یعنی گروه به کار می‌رود» (باطنی ۱۳۷۶: ۱۷۸). اشکال دیگر در عبارت دوم تعریف است؛ زیرا فقط هجا کوچک‌ترین مجموعه واجی که از ترکیب چند واج حاصل می‌شود، به شمار نمی‌آید، بلکه این عبارت در دیدگاه ساختاری، بیش از هر چیز، تعریف «تکواژ» است. بنابراین، بهتر است مبحث هجا مطابق با دیدگاه‌های جدیدتر آواشناسی، به

طور کامل و دقیق تبیین گردد، یا بر اساس نگاه عروضیان، این گونه تعریف شود: «هجای فارسی مجموعه‌ای از یک مصوت و یک یا دو یا سه صامت است» (شمیسا ۱۳۷۰: ۱۷).

۲-۱-۳-۲ قواعد هم‌نشینی

در تعریف قواعد هم‌نشینی آمده: «قواعدی که به ما کمک می‌کنند تا بتوانیم، از ترکیب تکواژها یا واژه‌های مناسب، گروه‌های اسمی، قیدی و فعلی مناسبی تولید کنیم به قواعد هم‌نشینی معروف‌اند» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۸). اشکال این تعریف آن است که این قواعد را به چگونگی ترکیب دو واحد «تکواژ» و «واژه» محدود کرده؛ حال آنکه «رابطه هم‌نشینی در اصل رابطه موجود میان واحدهایی است که در ترکیب با یکدیگر قرار می‌گیرند و واحدی را از سطح بالاتر تشکیل می‌دهند» (صفوی ۱۳۸۳: ۲۷؛ نیز ← نجفی ۱۳۷۶: ۴۴).

۲-۱-۳-۲ گروه، واژه، تکواژ

ذیل عنوان «۱-۱۹ گروه، واژه، تکواژ»، واج نیز جزء واحدهای زبانی به شمار آمده: «چنان‌که می‌بینیم واج کوچک‌ترین واحد زبانی، و جمله بزرگ‌ترین واحد زبانی است» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۱۳). درباره این مطلب نیز ذکر نکات زیر لازم است: اولاً بهتر است مبحث «واحدهای زبانی» در درس دستور زبان فارسی ۲ (دیدگاه زبان‌شناسی)، بررسی شود؛ دوم، دستورنویسان زبان‌شناس در اینکه آیا «واج» جزء واحدهای زبانی است، نظرهای گوناگونی بیان کرده‌اند. باطنی آن را جزء واحدهای زبانی به شمار نیاورده: «در زبان فارسی پنج واحد وجود دارد که به ترتیب بزرگ‌تر به کوچک‌تر عبارت‌اند از جمله (sentence)، بند (clause)، گروه (group یا phrase)، کلمه (word) و واژک (morpheme)» (باطنی ۱۳۷۶: ۶۰). مشکوة‌الدینی نیز در کتاب جامع ساخت آوایی زبان به این نکته خاص پرداخته؛ اما در کتاب دستور زبان فارسی، که به نظر می‌رسد در بسیاری از مباحث آن از باطنی پیروی کرده، ذیل «واحدهای زبانی» — که آن را «واحدهای دستوری» نامیده — از «واج» نامی نبرده است (← مشکوة‌الدینی ۱۳۷۷: ۲۵-۳۱).

۲-۱-۳-۲ نقش گروه‌ها و واژه‌ها: نهاد، مفعول، قید، متمم

مطالبی که ذیل این عنوان آمده، ناقص است و آن را پوشش نمی‌دهد (← انوری و احمدی

گیوی ۱۳۹۳: ۱۴). توضیح اینکه، بر اساس عنوان، باید هم نقش گروه‌ها و هم نقش واژه‌ها توضیح داده شود؛ حال آنکه مطالب ذکر شده فقط در تبیین نقش گروه‌هاست و نقش واژه‌ها ذکر نشده است. بنابراین، باید در جمله نمونه مثال «دانش‌آموزان کلاس پنجم، تمرین‌های ریاضی خود را با قلم‌های خودکار خیلی سریع نوشتند»، که پنج گروه در آن مشخص شده، نقش واژه‌های دانش‌آموزان، کلاس، پنجم، تمرین‌ها، ریاضی، خود، قلم‌ها، خودکار، خیلی و سریع، که به ترتیب نهاد، مضاف‌الیه، صفت، مفعول، مضاف‌الیه، مضاف‌الیه، متمم، صفت، قید و قید هستند، نیز تبیین و مشخص شود.

۲-۳-۱-۵ اجزای پیشین فعل

در این کتاب، عناصر «(ی-)»، «(م-)»، «(می)» و «(ن-)» جزء پیشین فعل نامیده شده‌اند (همان: ۲۵). از آنجا که در برخی کتاب‌های دستور زبان در مبحث «فعل مرکب»، فعلیار و همکرد با عنوان‌های «جزء صرفی» و «جزء نحوی» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۳۱)، «جزء فعلی» و «جزء غیرفعلی» (فرشیدورد ۱۳۸۲: ۴۱۳) و «جزء اول فعل مرکب» (شریعت ۱۳۷۱: ۱۴۰) آمده، بهتر است این عناصر با عنوان‌هایی چون «پیشوند فعلی» (مشکوة‌الدینی ۱۳۷۹: ۱۱۸) و، مناسب‌تر از آن، «پیشوندهای صرفی فعل» (فرشیدورد ۱۳۸۲: ۳۷۶) خوانده و شناسانده شود.

۲-۳-۱-۶ راه‌های تشخیص فعل مرکب

ذیل این عنوان، فقط به یکی از راه‌های تشخیص فعل مرکب اشاره شده: «۱. جزء صرفی ترکیب با جزء نحوی آن، رابطه نحوی نداشته باشد» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۳۱). برای تشخیص فعل مرکب، راه‌های دیگری نیز وجود دارد که عبارت‌اند از: ۱) اگر پایه یا فعلیار از فعل مرکب حذف شود، عنصر فعلی باقی مانده، معنای ویژه‌ای را که در فعل مرکب داشته، نخواهد داشت؛ مثلاً فعل «داده است» به‌تنهایی با معنای آن در فعل مرکب «فریب داده است» برابر نیست؛ حال آنکه فعل «خریده است» به‌تنهایی با فعل در جمله «کتاب خریده است» برابر است. ۲) در فعل مرکب، کارکرد فعلیار و همکرد با یک فعل واژگانی برابر است؛ مثلاً فعل‌های مرکب «فریب داد» و «گریه کرد» به‌ترتیب با فعل‌های واژگانی «فریفت» و

«گریست» برابر است. ۳) در مجموع، می‌توان گفت که در فعل مرکب، عنصر فعلی یا همکرد از معنای حقیقی خود خارج شده و معنای مجازی یافته است؛ مثلاً در فعل مرکب «زمین خورد»، عنصر فعلی «خورد» معنای حقیقی ندارد. ۴) در برخی فعل‌های مرکب، میان فعلیاری و همکرد کلماتی با نقش‌های صفت و مانند آن می‌تواند اضافه شود؛ مثال: «او را فریب سختی داد» یا «او فریب بدی خورد». البته در برخی فعل‌های مرکب، این گسترش‌پذیری صورت نمی‌گیرد؛ مانند فعل‌های «بست نشست»، «دامن زد» و «دل بست» (← مشکوة‌الدینی ۱۳۷۹: ۱۳۳-۱۳۶).

۲-۳-۱-۷ ماضی نقلی مستمر

در این کتاب با عنوان «ماضی نقلی مستمر» مواجه می‌شویم (← انوری و احمد گیوی ۱۳۹۳: ۵۵). از آنجا که این فعل از ترکیب «می» استمراری و ماضی نقلی ساخته می‌شود و در صفحات ۶۰ و ۶۵، به ترتیب، در کنار عنوان فعل‌های ماضی ملموس و مضارع ملموس، واژه «مستمر» نیز به کار رفته، بهتر است این عنوان به «ماضی نقلی استمراری» تغییر یابد. فرشیدورد — که مبحث اقسام فعل را با توجه به ترکیبی از زمان، وجه و نمود، با دقت خاصی بررسی کرده — و مشکوة‌الدینی نیز این ساخت را «ماضی نقلی استمراری» نامیده‌اند (← فرشیدورد ۱۳۸۲: ۴۰۱؛ مشکوة‌الدینی ۱۳۷۹: ۱۲۷).

۲-۳-۱-۸ ماضی مستمر (ملموس)

عنوان دیگری که در این کتاب به کار رفته «ماضی مستمر (ملموس)» است (← انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۶۰). نگارنده معتقد است این فعل پیش و بیش از آنکه بیانگر استمرار باشد، بر ملموس بودن دلالت دارد؛ یعنی در جمله «داشتم ناهار می‌خوردم که علی وارد شد»، گویی گوینده خوردن ناهار و وارد شدن علی را هنوز لمس و حس می‌کند و بیش از استمرار آن برایش اهمیت دارد. این نکته درباره فعل مضارع مستمر (ملموس) (← همان: ۶۵) نیز صادق است. بنابراین، بهتر است این فعل‌ها، ماضی و مضارع ملموس نام‌گذاری شوند.

۲-۳-۱-۹ اسم جامد، اسم مشتق

در این کتاب، اسم به دو نوع جامد و مشتق تقسیم شده است (همان: ۸۴). تقسیم اسم به جامد و مشتق، برگرفته از زبان عربی است و اشکالاتی بر آن وارد است: نخست اینکه، در تعریف این دو نوع اسم، ملاک تشخیص، داشتن یا نداشتن بن فعل بیان شده؛ حال آنکه در زبان عربی، «مشتق اسمی است که از دیگری گرفته شده است» (صالح‌یک ۱۳۸۸: ۱۸۶) و «جامد اسمی است که از دیگری گرفته نشده است» (همان‌جا)؛ همان نکته‌ای که ختیاپور به‌درستی به آن توجه داشته است: «اسم صریح اگر از کلمه دیگر ساخته شده باشد مشتق است؛ و آلا جامد است» (ختیاپور ۱۳۷۳: ۳۵). دوم، در تعریفی رایج و مبتنی بر دیدگاه زبان‌شناسی، «اسم مشتق آن است که با ضمیمه‌های اشتقاقی یعنی با پسوندها و پیشوندهای اشتقاقی به وجود می‌آید» (فرشیدورد ۱۳۸۲: ۱۹۳)؛ و در برابر آن، به جای اسم جامد، در برخی تقسیم‌بندی‌ها، اسم ساده و در برخی دیگر، اسم ساده و مرگب قرار می‌گیرد. بنابراین، بهتر است مبحث قدیمی «جامد و مشتق»، که برگرفته از زبان عربی است، از کتاب حذف شود و در مبحث ساختمان اسم و حتی دیگر کلمات زبان فارسی، اصطلاح مشتق بر اساس دیدگاه زبان‌شناسان به کار رود. این اشکال بر مبحث «صفت جامد، صفت مشتق» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۱۶۴) نیز وارد است.

۲-۳-۱-۱۰ کاربرد اسم در جمله

ذیل این عنوان، نقش‌های اسم در جمله یکجا طرح شده؛ اما از نقش «فاعل» (یکی از نقش‌های پرکاربرد اسم) نامی به میان نیامده است (همان: ۱۱۸). همچنین «منادا» جزء نقش‌های اصلی و «قید» جزء نقش‌های وابسته آمده که باید اصلاح شود.

۲-۳-۱-۱۱ نهاد پیوسته

ذیل عنوان «نقش نهادی» (از نقش‌های اسم) آمده: «تظاهر نهاد تنها در اسم (یا گروه اسمی) نیست که در آغاز جمله می‌آید، بلکه شناسه فعل نیز که در آخر جمله می‌آید، جزئی از نهاد است؛ از این رو، می‌توان نهاد را به دو جزء نهاد جدا و نهاد پیوسته تقسیم کرد» (همان: ۱۲۰). «نهاد پیوسته» نامیدن

شناسه‌ها به دلایل زیر قابل تأمل است: نخست اینکه اغلب دستورنویسان زبان فارسی جمله را به دو قسمت نهاد و گزاره تقسیم کرده‌اند، که شناسه در قسمت گزاره واقع می‌شود (← قریب و دیگران ۱۳۷۳: ۲۱۴؛ خانلری ۱۳۷۰: ۱۳؛ فرشیدورد ۱۳۸۲: ۱۱۶؛ شریعت ۱۳۷۱: ۷۸؛ همایون‌فرخ ۱۳۶۴: ۹۹۲؛ انوری ۱۳۹۳: ۳۱۰)؛ و نام‌گذاری شناسه — که طبق تعاریف ارائه‌شده برای جمله، جزئی از گزاره است — با عنوان «نهاد پیوسته»، در مرتبه اول، با همین تعاریف که نهاد را از گزاره جدا دانسته، ناسازگار است. دوم آنکه، در دوره‌های مختلف، شناسه نیز، مانند ریشه، زمان، وجه، شخص و شمار، از عناصر فعل بوده و گاه شکل و تلفظ آن برای فعل‌های مختلف، تغییر می‌کرده است؛ مثلاً در فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی ترفانی، فعل‌های مضارع اخباری و مضارع التزامی، هرکدام با شناسه‌های خاص خود ساخته می‌شده است (← ابوالقاسمی ۱۳۹۳: ۱۲۵-۱۲۶). سوم آنکه، برای این نام‌گذاری، به هیچ‌یک از منابع معتبر دستوری نمی‌توان استناد کرد. در دستور زبان فارسی، تألیف پنج استاد، این الفاظ، ضمائر شخصی متصل فاعلی تعریف شده‌اند (قریب و دیگران ۱۳۷۳: ۷۴). ختیاپور در مبحث «ضمیر»، درباره این ضمائر سخن نگفته اما در مبحث «شخص فعل»، بدون ذکر عنوان شناسه، در مثال‌های مربوط به صیغه‌های شش‌گانه فعل، به آنها پرداخته است (ختیاپور ۱۳۷۳: ۷۹). خانلری شناسه را نیز، مانند ماده یا بن، جزئی از فعل دانسته است: «شناسه جزئی از فعل است که در هر صیغه تغییر می‌کند و مفهوم شخص و عدد را به فعل می‌افزاید» (خانلری ۱۳۷۰: ۲۵). فرشیدورد این الفاظ را ضمیرها یا پسوندهای صرفی فاعلی نامیده و، به دلیل نامعلوم بودن هویت دستوری شناسه، کاربرد لفظ «شناسه» را برای نام‌گذاری این الفاظ مناسب ندانسته است (فرشیدورد ۱۳۸۲: ۳۷۶). مشکوة‌الدینی این الفاظ را شناسه نامیده و آن را از عناصر تشکیل‌دهنده فعل واژگانی دانسته است (مشکوة‌الدینی ۱۳۷۹: ۱۱۸)؛ و باطنی آنها را ضمائر متصل فاعلی نامیده که جایگاه پی‌بند را اشغال می‌کند (باطنی ۱۳۷۶: ۱۱۶).

نتیجه‌ای که از تحلیل این مباحث می‌توان به دست آورد این است که اغلب دستورنویسان، با تأکید بر کارکرد این الفاظ در صرف فعل و تعیین شخص و شمار آن — نه نقش دستوری‌شان در فعل یا جمله — آنها را شناسه نامیده‌اند؛ تنها فرشیدورد از این الفاظ با عنوان ضمیرها یا پسوندهای فاعلی نام برده و اصولاً لفظ «شناسه» را فاقد هویت دانسته و آن را به کار نبرده

است. بنابراین، پیشنهاد می‌شود در این مبحث، «نهاد پیوسته» حذف و این الفاظ با همان عنوان متداول «شناسه» تعریف شوند؛ البته در کنار این تعریف، می‌توان به این نکته نیز اشاره کرد که در دستورهای قدیم، شناسه‌ها را ضمایر متصل فاعلی می‌نامیده‌اند.

۲-۳-۱-۱۲ اقسام ضمیر شخصی

در توضیح مختصر شناسه‌ها آمده: «در بخش فعل دیدیم که مفهوم شخص از شش لفظ م، ی، د، یم، ید، ند برمی‌آید و آن را شناسه می‌نامیم» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۱۹۴). در این توضیح باید مفهوم شمار نیز اضافه شود.

۲-۳-۱-۱۳ قید مختص

در این کتاب، افزون بر چهار دسته کلماتی که «قید مختص» معرفی شده‌اند (کلماتی مانند «هرگز»، کلمات تنوین‌دار، برخی ترکیبات عربی و ترکیباتی مانند «به‌سرعت») (همان: ۲۳۰)، دسته‌های دیگری از کلمات نیز قید مختص به شمار می‌روند؛ مانند برخی کلمات با پیشوند «نا»، مثل «ناگاه»، «ناگهان»؛ ترکیباتی که از کلمات مکرر ساخته می‌شوند، مثل «گاه‌گاه»، «دسته‌دسته»، «گروه‌گروه»، «شوخی‌شوخی»، «سال تا سال»، «زود به زود»؛ و ترکیباتی که از برخی کلمات و صفت فاعلی ساخته شده با «ان» تشکیل می‌شوند، مانند «زاری‌کنان»، «دامن‌کشان» (← فرشیدورد ۱۳۸۲: ۴۶۴).

۲-۳-۱-۱۴ قید مشترک

نگارنده دربارهٔ تقسیم‌بندی قید به لحاظ مقولهٔ دستوری یا نوع (← انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۲۳۳) نیز پیشنهادی دارد. از آنجا که قید هم یکی از انواع هفت‌گانه و هم یکی از نقش‌های دوازده‌گانه (یا بیشتر) کلمات فارسی است، در تقسیم‌بندی آن به لحاظ مقولهٔ دستوری، تسامحی پیش آمده و آن طرح «قید مشترک» در مقابل «قید مختص» است. توضیح اینکه بیشتر دستورنویسان قید را از نظر مقولهٔ دستوری به دو دستهٔ قید مختص و قید مشترک (اسم و صفت مشترک با قید) دسته‌بندی کرده‌اند. اشکال این تقسیم‌بندی آن است که

کلماتی که، در اصل، اسم یا صفت‌اند و نقش قید می‌گیرند، در مبحث اسم و صفت، نوع دستوری‌شان بررسی و مشخص شده؛ مثلاً کلمه «خوب» از نوع صفت و کلمه «شب» از نوع اسم است؛ همان‌طور که کلمه «اگر»، از نوع حرف و کلمه «افسوس»، از نوع صوت یا شبه جمله است. حال اگر این کلمات در جمله در جایگاه قید واقع شوند، نوع دستوری‌شان تغییر نمی‌کند، بلکه نقش دستوری‌شان تغییر می‌یابد. از سوی دیگر، چون نوع این کلمات اسم و صفت است، لازم نیست نوع دیگری نیز برایشان قائل شویم و آنها را قید مشترک بنامیم؛ همان‌طور که کلمات «اگر» و «افسوس» را، که نوع دستوری‌شان به ترتیب حرف و شبه جمله است، وقتی نقش قید بگیرند، قید مشترک با حرف و شبه جمله نمی‌نامیم. بنابراین، در جملات «او خوب می‌نویسد»، «شب می‌آیم»، «اگر بیایی، می‌آیم» و «افسوس که فلانی از دنیا رفت»، کلمات «خوب»، «شب»، «اگر» و «افسوس» به ترتیب از نوع صفت، اسم، حرف و شبه جمله است؛ اما همگی در جایگاه قید قرار گرفته‌اند. این نکته را با مثال دیگری روشن‌تر می‌کنیم: صفت نیز مانند قید هم یک نوع از انواع هفت‌گانه کلمات فارسی است و هم یک جایگاه و نقش دستوری است؛ حال اگر کلمه‌ای غیر از صفت، در جمله‌ای، در جایگاه صفت قرار گیرد (مثلاً فعل امر «برو» در جمله «ماشین برویی دارد»)، دیگر آن را صفت مشترک با فعل نمی‌نامیم، بلکه می‌گوییم فعل در نقش صفت به کار رفته یا به صفت تغییر مقوله داده است. می‌توان گفت خیتامپور، آنجا که تعریف قید را خاص قید مختص دانسته، به این نکته ظریف اشاره داشته است: «قید مختص، عدّه معدودی بیش نیست و مقابل آن قید مشترک است، یعنی کلمه‌ای که در اصل قید نیست، بلکه صفت یا اسمی است که گاه در جمله حالت قیدی پیدا می‌کند» (خیتامپور ۱۳۷۳: ۸۹). و فرشیدورد نیز، به طریقی به آن، توجه داده است: «چنان‌که گفتیم، بسیاری از قیود با کلمات دیگر مشترک است به این معنی که اسم، صفت، حرف ربط، فعل، صوت، ضمیر هم در بسیاری از موارد می‌توانند نقش قید بازی کنند» (فرشیدورد ۱۳۸۲: ۴۶۵). نگارنده، با استناد به این توضیحات، بر این باور است که، به لحاظ مقوله دستوری، تنها یک نوع قید وجود دارد و آن قید مختص است، که البته صورت‌های گوناگونی دارد؛ و انواع دیگر کلمات که در نقش قید واقع می‌شوند، نوع دستوری‌شان قید نیست.

۲-۳-۱-۱۵ اقسام قید (از حیث نشانه)

در کتاب، ذیل این عنوان، چنین آمده: «قید از حیث نشانه دو دسته است: نشانه‌دار، بی‌نشانه» (انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۲۴۸) و، در ادامه، قیدهای مختص و دیگر کلمات مشترک با قید، در کنار هم، در این دو دسته قرار گرفته‌اند. اشکال عمده این مبحث آن است که، در آن، قید به لحاظ ظاهر و نشانه تقسیم‌بندی شده است.

به نظر می‌رسد مؤلفان محترم، برای پوشش این مبحث در کتاب‌های زبان فارسی دبیرستان، آن را در چاپ‌های اخیر، به مطالب کتاب افزوده‌اند و مؤلفان کتاب‌های دبیرستان نیز اصل این مطلب را از این عبارت کتاب توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی برگرفته‌اند: «گروه‌های قیدی را می‌توان به گروه‌های قیدی با علامت و گروه‌های قیدی بی‌علامت طبقه‌بندی کرد» (باطنی ۱۳۷۶: ۱۷۱). در اینجا ذکر این نکته لازم است که باطنی، در بیان مطلب، از فعل «می‌توان» استفاده کرده و این طبقه‌بندی را به عنوان یک پیشنهاد، و نه یک نظر ثابت‌شده، ارائه کرده است. افزون بر این، اصولاً مبنای دسته‌بندی‌های گوناگون کلمات فارسی، از جمله قید، هیچ‌گاه و در هیچ منبع معتبر دستوری بر اساس ظاهر نبوده و معمولاً جنبه‌هایی مانند مقوله دستوری، ساختمان، شمار، مفهوم، زمان، و امثال آن، هرکدام برای نوع یا انواعی از کلمات، ملاک دسته‌بندی قرار گرفته‌اند. در اینجا برای نمونه، به بررسی معیارهای دسته‌بندی قید در کتاب‌های دستوری معتبر می‌پردازیم. در دستور زبان فارسی پنج استاد، قید، از جنبه مقوله دستوری، به مختص و مشترک و، از جنبه مفهوم، به انواع زیادی تقسیم شده است (← قریب و دیگران ۱۳۷۳: ۱۸۹-۱۹۰). خانلری قید را به عنوان یکی از وابسته‌های فعل، به اختصار مطرح کرده و، به لحاظ مفهوم، به انواعی از آن پرداخته است (← خانلری ۱۳۷۰: ۱۶۹-۱۷۱). خیامپور در بحثی مفصل، انواع قید را، از نظر مقوله دستوری، به مختص و مشترک؛ از نظر ساختمان، به مفرد، مرکب و مؤول؛ و از نظر معنا و مفهوم، به دوازده نوع تقسیم‌بندی کرده است (← خیامپور ۱۳۷۳: ۸۸-۹۸). فرشیدورد نیز انواع قید را، از نظر معنا و مفهوم، مقوله دستوری و ساختمان، به تفصیل بررسی و نتیجه آن را در جدولی خلاصه کرده است (← فرشیدورد ۱۳۸۲: ۴۶۰-۴۸۳). مشکوة‌الدینی، قید را به

لحاظ ساخت و رابطه دستوری، به دو دسته «گروه قیدی» و «گروه اسمی و حرف اضافه‌ای» تقسیم و، از نظر معنا، بیش از سی مورد قید را تبیین کرده است (← مشکوة‌الدینی ۱۳۷۹: ۲۰۷-۲۱۴). شریعت نیز بر مبنای الگوی خیامپور قید را دسته‌بندی کرده است. بنابراین، پیشنهاد می‌شود مبحث قید در همان شکل و قالبی که اغلب صاحب‌نظران دستور زبان به آن پرداخته‌اند، طرح و از سه جنبه مقوله دستوری، ساختمان و مفهوم بررسی شود.

۲-۳-۱-۱۶ شبه جمله

در چرایی «صوت» نامیدن شبه جمله آمده: «در برخی از دستورها شبه جمله‌ها را اصوات و صوت نامیده‌اند. این نام‌گذاری از آن سبب است که برخی از شبه جمله‌ها شبیه اسم صوت هستند» (انوری و احمدی گوی ۱۳۹۳: ۲۵۰)؛ و در ادامه، راهکار تشخیص شبه جمله از صوت این‌گونه بیان شده است: «می‌توان اصطلاح شبه جمله را به همه کلمه‌های این مقوله دستوری اطلاق کرد و اصطلاح صوت را فقط در مورد آن شبه جمله‌هایی به کار برد که شبیه اسم صوت هستند» (همان‌جا). در کتاب‌های معتبر دستور زبان فارسی، پنج استاد (قریب و همکاران) با نام «اصوات»، خیامپور با نام «شبه جمله»، خانلری با نام «صوت»، فرشیدورد با نام «صوت و گروه صوتی»، همایون‌فرخ با نام «آواها (اصوات)» و شریعت - با برداشت از خیامپور و فرشیدورد - این نوع کلمات را با نام «اصوات یا شبه جمله» طرح و بررسی کرده‌اند و دستورنویسان ساخت‌گرا همچون باطنی و مشکوة‌الدینی به این نوع کلمه نپرداخته‌اند. بر این اساس، بیشتر دستورنویسان اصطلاح «صوت» را برای همه این نوع کلمات به کار گرفته‌اند. درباره وجه تسمیه «صوت» نیز در هیچ‌یک از این منابع مطلبی نیامده، اما به نظر می‌رسد علت اصلی این نام‌گذاری آن است که این کلمات با تکیه و آهنگی خاص برای بیان احساسات و عواطف به کار می‌روند و گویی با نوعی آواز و صدا همراه می‌شوند و، به همین علت، گاه به اسم صوت یا نام‌آوا شبیه هستند. بنابراین، پیشنهاد می‌شود همه این نوع کلمات با نام صوت یا شبه جمله طرح و بررسی شوند.

در همین صفحه، درباره منادا نیز مطلبی آمده که نارساست: «منادا نیز چون مفهوم جمله را می‌رساند، چه با نقش‌نماهای آی، ای، یا، ایا بیاید یا بدون نقش‌نما، شبه جمله محسوب می‌شود»

همان‌جا). در توضیح باید گفت که اولاً منادا یک نقش دستوری است نه یک نوع دستوری مانند اسم یا فعل، که بخواهیم آن را شبه جمله محسوب کنیم؛ دوم اینکه منادا به این دلیل با مفهوم صوت یا شبه جمله ادراک می‌شود که نشانه‌های ندا، خود، صوت محسوب می‌شوند و، در حقیقت، همین نشانه‌ها یا معانی پنهان آن است که کلمات همراه خود را منادا می‌کند؛ چنان‌که فرشیدورد، ذیل اقسام صوت، نشانه‌های ندا را یکی از انواع صوت دانسته: «۱- صوت ندا، مانند 'ای' و 'یا' و پسوند 'ا'» (فرشیدورد ۱۳۸۲: ۵۱۲) و ذیل مبحث «صوت‌های ویژه» نیز نشانه‌های ندای «ای، یا و ایا» را جزء صوت‌های ویژه آورده است (همان: ۵۱۹). بنابراین، بهتر است بگوییم نشانه‌های ندا خود از اصوات یا شبه جمله‌ها هستند و نقش کلمات همراه آن نیز همیشه منادا است.

۲-۳-۱-۱۷ کاربرد شبه جمله

در مبحثی با عنوان «کاربرد شبه جمله»، پنج نقش برای شبه جمله آمده است:

۱) در جایگاه نهاد قرار می‌گیرد، با حرف اضافه به کار می‌رود و متمم می‌گیرد: مرحبا به این فهم و ادراک؛ ۲) جانشین جمله پایه است که همراه حرف ربط که می‌آید و جمله پیرو دارد: افسوس که افسانه‌سرایان همه خفتند؛ ۳) بی‌همراهی حرف اضافه و ربط به کار می‌رود و حکم جمله مستقل دارد: آفرین! خوب نوشته‌ای؛ ۴) بی‌همراهی حرف اضافه و ربط می‌آید و نقش قیدی پیدا می‌کند: آری شود ولی به خون جگر شود؛ ۵) بی‌همراهی حرف اضافه و حرف ربط، در جایگاه مسند: خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش (انوری ۱۳۸۹ به نقل از انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۲۵۴).

در این کتاب، اصطلاح «کاربرد» معمولاً به جای «نقش» به کار رفته، مثلاً در مبحث اسم و صفت (← انوری و احمدی گیوی ۱۳۹۳: ۱۱۸، ۱۷۸)؛ اما در مبحث شبه جمله، این اصطلاح دقیقاً به معنای نقش دستوری به کار رفته و، در مثال‌های موارد ۲ و ۳، آنچه به عنوان کاربرد شبه جمله بیان شده با نقش‌های دوازده تا چهارده‌گانه شناخته‌شده دستوری انطباق ندارد و باید بررسی شود. همچنین می‌توان گفت که «افسوس» در مثال شماره ۲، فعلیاری یا جزء پیشین فعل مرکب «افسوس می‌خورم» بوده که جزء فعلی آن حذف شده و، در واقع،

شبه جمله نقش فعل دارد. در مثال شماره ۳ نیز می‌توان گفت که «آفرین»، در واقع، «آفرین بر شما باد (باشد)» بوده و، مانند مثال شماره ۱، همان نقش نهاد برای قسمت‌های محذوف شبه جمله (جمله) را ایفا کرده است.

نکته قابل تأمل و مهم در مبحث «کاربرد شبه جمله» از دیدگاه مؤلفان محترم این است که نقش‌هایی که در مثال‌های شماره ۱، ۴ و ۵ برای شبه جمله ذکر شده با نقش‌های شناخته‌شده در دستور زبان فارسی مطابقت دارد و، همراه با مثال‌های آن، می‌تواند، برای تشخیص جایگاه دستوری شبه جمله در جمله، الگوی مناسبی قرار گیرد. بنابراین، برای تعیین جایگاه اجزای شبه جمله، باید مانند این مثال‌ها، بخشی از جمله را که در شبه جمله حذف گردیده، در نظر گرفت و، با توجه به قسمت محذوف، نقش آن را مشخص کرد.

۲-۳-۱۸-۱ تبدیل مصوت 0 به i قبل از شناسه
در صفحه ۳۵۷، این عنوان برای بیان کاربرد قدیم فعل «افتاد» به صورت «افتید» آمده، که باید به این صورت اصلاح شود: تبدیل مصوت بلند â به مصوت بلند i قبل از شناسه.

۲-۳-۲ ایراد در نمونه‌مثال‌ها

در نمونه‌مثال‌ها نیز ایرادهایی به چشم می‌خورد، که در ادامه به آنها می‌پردازیم:
- ص ۴، در مثال‌های هجای کوتاه و بلند، چند اشکال آشکار است: نخست آنکه هجای کوتاه که «از یک صامت و یک مصوت کوتاه تشکیل می‌شود؛ مانند 'ز' در 'زدن'» (ماهیار ۱۳۷۶: ۱۵) مغفول واقع شده، و واژه‌هایی که برای هجای کوتاه به عنوان مثال آمده (سَر، گُل، پَر) هجای بلند است. همچنین مثال‌هایی که برای هجای بلند ذکر شده (پیل، دور، کاشت)، هجای کشیده است (همان: ۱۵-۱۶). بنابراین، پیشنهاد می‌شود مبحث هجا، که در درس دو واحدی «عروض و قافیه»، تدریس می‌شود، از این کتاب حذف شود؛ یا اگر باقی می‌ماند، به طور دقیق و کامل از دیدگاه آواشناسی یا از نگاه عروضیان تبیین گردد.

- ص ۴۲ و ۱۰۹، کلمه «دیده»، برای اسم آلت، نمونه‌مثال آمده که قابل تأمل است. در فرهنگ فارسی معین در معانی این کلمه نوشته شده: «۱- (امف.) رؤیت شده، نگاه‌کرده‌شده،

منظور. ۲- دیدبان. ۳- (ا.) چشم، عین. ۴- مردمک چشم. ۵- نگاه، نظر» (معین ۱۳۷۱: ذیل دیده). یقیناً مؤلفان محترم از معانی این نمونه‌مثال، چشم یا مردمک چشم را در نظر داشته‌اند؛ اما از تعاریف و مثال‌هایی که در کتاب‌های دستور زبان برای «اسم آلت» آمده، اسم‌هایی که بر ابزار کارهای معمول مادی دلالت می‌کنند، برداشت می‌شود؛ مثلاً فرشیدورد در تعریف آن نوشته: «اسم آلت یا نام‌افزار آن است که بر آلت و ابزار کار دلالت کند» (فرشیدورد ۱۳۸۲: ۲۴۰)؛ و نمونه‌های فارسی «پای‌آورنجن، اُسْتَرَه، گیره» و عربی «مفتاح و ملعقه» را مثال آورده است. (همان‌جا). دیگر دستورنویسانی که برای اسم آلت تعریفی آورده‌اند نیز همین دیدگاه را داشته‌اند (← شریعت ۱۳۷۱: ۲۲۸؛ همایون‌فرخ ۱۳۶۴: ۹۰). بنابراین، «دیده» نیز، مانند دیگر اعضای بدن همچون گوش، چشم، زبان و بینی، اسم معمولی است و اسم آلت به شمار نمی‌آید.

- ص ۴۳، نمونه‌های «گفت‌وگو»، «جست‌وجو»، رفت و روب»، از شماره ۱۲، و «بود و نبود» و «آمد نیامد»، از شماره ۱۵، نیز اسم مصدرند، که اسم مرکب (اسم) نامیده شده‌اند (نیز ← ص ۱۱۵).

- ص ۴۴، صفت «خوانا» به معنای «واضح و قابل فهم» است؛ نه به معنای «خواندنی»، یعنی صفت لیاقت نیست.

- ص ۴۶، کلمه «شناسه» اسم آلت نامیده شده، که درست نیست و اسم معمولی است.
- ص ۴۷، نمونه «سوخ و سوز» در شماره ۱۴ اسم نامیده شده، که اسم مصدر است.
- ص ۴۷، بن مضارع «گزین» در برخی ترکیبات، مانند «خلوت‌گزین»، صفت فاعلی می‌سازد و در برخی کاربردها به معنای «پسندیده»، صفت مفعولی است؛ اما در معنای اسمی کاربرد ندارد.

- ص ۷۳، در بیان نمونه‌های معروف‌ترین فعل‌های اسنادی، «استیدن» آمده که کاربرد ندارد و معمولاً در زبان فارسی از این مصدر به صورت «استن» نام می‌برند (← معین ۱۳۷۱: ذیل استن).

- ص ۱۲۳، برای مطابقت فعل با نهاد اسم جمع که هم جمع و هم مفرد می‌آید، اسم

جمع «مردم» نیز به عنوان مثال ذکر شده که کاربرد ندارد. اسم جمع «مردم» تنها با فعل جمع به کار می‌رود.

- ص ۱۴۸ و ۱۵۰، برای صفت فاعلی و صفت مفعولی مرگب مرخم نمونه‌هایی آمده که قابل تأمل است. توضیح اینکه بسیاری از کلماتی که صفت فاعلی یا مفعولی مرگب مرخم نامیده شده‌اند، یا خود اصالت دارند و صورت‌های اصلی فرضی آن در زبان کاربرد نداشته یا هر دو صورت فعلی و فرضی آن در متون قبل از اسلام کاربرد داشته است؛ مثلاً نمونه‌مثال «دستکش» که کوتاه‌شده صفت فاعلی مرگب با نشانه «نده» (دست‌کشنده)، با مفهوم صفت مفعولی دانسته شده است، اولاً باید مخفف کلمه «دست‌کشیده» به شمار آید تا مفهوم مفعولی داشته باشد؛ دوم، این کلمه با این صورت فرضی (دست‌کشنده) در گذشته زبان فارسی کاربرد نداشته و به همین صورت فعلی اصالت دارد (برای توضیحات بیشتر ← فرشیدورد ۱۳۹۳: ۵۲).

- ص ۱۵۲، برای صفت نسبی، مثال «دمپایی» نیز ذکر شده است. این واژه امروزه به اسم تغییر مقوله داده و اهل زبان دیگر آن را به معنای «پای‌پوشِ دمِ پای» یا «کفشِ دمِ پای» به کار نمی‌برند که صفت نسبی به شمار آید.

- ص ۱۵۳، از واژه‌های «استانداری، شهرداری، روانپزشکی، سفیدی، سیاهی، سبزی، چنایی، سه‌راهی، دوراهی و یکبارگی»، فقط کلمات «چنایی» آن‌هم به صورت «آنچنایی» و «یکبارگی» می‌توانند صفت نسبی باشند؛ بنابراین، توضیح پاورقی باید به «بیشتر این ترکیبات در مفهوم اسمی به کار می‌روند» تغییر یابد.

- ص ۱۵۷، واژه‌های «ابلاغیه، احضاریه، اختاریه»، که به عنوان نمونه‌هایی برای صفت نسبی ساخته‌شده با پسوند «یه» آمده، بیشتر به صورت اسم به کار می‌روند تا صفت نسبی.

- ص ۱۷۹، برای نقش بدلی صفت، بهتر است، به جای جمله «احمد، راننده، آمد»، مثال بهتری ذکر شود.

- ص ۱۸۰، واژه «فداکاری»، در جمله «ما مفهوم فداکاری را هم، مانند بسیاری از معانی دیگر، درست نفهمیده‌ایم»، به عنوان مثال برای کاربرد صفت بیانی در نقش اسم آمده که نادرست

است؛ زیرا این واژه، اسم مصدر است و صفت بیانی نیست که در نقش اسم آمده باشد.

- ص ۲۰۹، ذیل کاربردهای ضمیر اشاره، کاربرد وصفی (صفتی) نیز آمده و جمله «این میوه از آن باغ است» به عنوان مثال ذکر شده، که این مطلب باید حذف شود؛ توضیح اینکه کلمات «این» و «آن» اگر همراه با اسم به کار روند، صفت اشاره‌اند؛ یعنی نوع دستوری‌شان صفت است و صفت، خود، یکی از انواع هفتگانه کلمات است. بنابراین، این کلمات در جمله مذکور اصولاً ضمیر نیستند که کاربرد وصفی (صفتی) داشته باشند. این اشکال در صفحات ۲۱۱ و ۲۱۳ و ۲۱۹ و ۲۲۲ نیز دیده می‌شود که باید اصلاح شود.

- ص ۲۱۷، در مصرع «صلاح کار کجا و من خراب کجا»، ضمیر پرسشی «کجا» که به عنوان مثال برای مفعول ذکر شده، در هر دو مورد، مسند است و باید اصلاح شود.

- ص ۲۹۲، مثال‌های «ان»، برای نسبت پدری، به صورت «اردشیر بابکان» و «خسرو قبادان» قابل فهم‌تر است.

- ص ۲۹۴، به جای «(ن)»، به اشتباه، «(تن)» پسوند مصدر نوشته شده، که باید اصلاح شود.

- ص ۲۹۶، پسوند «ستان» برای ساختن صفت فاعلی نیز به کار می‌رود؛ مانند کاربرد امروزی کلمه «دادستان».

- ص ۳۰۲، در مثال‌های مورد «پ»، به جای «یکشبه»، به اشتباه، «یکشبه» آمده که باید اصلاح شود.

- ص ۳۲۱، در مثال‌هایی که برای جمله خبری آمده، جمله «محمود شاید به مسافرت برود» التزامی و از نوع جمله‌های عاطفی است و باید در مثال‌های جمله عاطفی طرح شود.

۳ نتیجه

در سال‌های اخیر، در فرایند یکسان‌سازی سرفصل‌ها و منابع دروس رشته‌های دانشگاهی، درس دستور زبان فارسی از دو واحد به چهار واحد درسی افزایش یافته و هدف اصلی این برنامه، بررسی و تدریس دو نگاه سنتی و ساخت‌گرا به طور جداگانه بوده است. در این برنامه درسی، کتاب دستور زبان فارسی ۲، تألیف حسن انوری و حسن احمدی گیوی، طبق

مصوبه هشتادمین جلسه شورای برنامه‌ریزی آموزش عالی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، مورخ ۱۳۹۱/۴/۴، به عنوان منبع اصلی درس دستور زبان فارسی ۱، پیشنهاد و تصویب شده است. در این تحقیق، با توجه به این تغییر سرفصل، به نقد و بررسی این کتاب به لحاظ همخوانی مطالب آن با سرفصل‌های برنامه درسی، ساختار، محتوا و نمونه‌مثال‌ها پرداخته‌ایم. با توجه به این بررسی، نکات زیر به مؤلفان محترم پیشنهاد می‌شود:

(۱) با افزودن مباحثی با موضوعات تاریخیچه دستور زبان فارسی، تعریف دستور زبان، نظریه‌ها، روش‌ها و قلمرو کارکرد این دانش و معرفی و نقد منابع، می‌توان ناهمخوانی عمده مطالب با سرفصل‌های درس را برطرف کرد.

(۲) از آنجا که برنامه‌ریزان دروس رشته زبان و ادبیات فارسی به این نتیجه رسیده‌اند که دو دیدگاه دستوری سنتی و ساخت‌گرا جداگانه بررسی و تدریس شود، بهتر است مباحث مرتبط با دیدگاه زبان‌شناسی از این کتاب حذف و در درس دستور زبان فارسی ۲ بررسی و تدریس شود؛ یا منظم‌تر و کامل‌تر توضیح داده شود.

(۳) بسیاری از نارسایی‌های محتوایی با پیشنهادهایی که در پایان مطالب مرتبط با این مباحث طرح شده و نیز نمونه‌مثال‌های نادرست، که با ذکر دقیق صفحه مشخص گردیده، با مصلحت‌دید مؤلفان محترم، قابل بررسی، بازنگری و اصلاح است.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۹۳)، تاریخ زبان فارسی، چاپ سیزدهم، تهران: سمت.
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۹۳)، دستور زبان فارسی ۲، ویرایش چهارم، تهران: فاطمی.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۷۶)، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
- حق‌شناس، علی محمد (۱۳۸۲)، آواشناسی (فونتیک)، چاپ هشتم، تهران: آگاه.
- خانلری، پرویز (۱۳۷۰)، دستور زبان فارسی، چاپ یازدهم، تهران: توس.
- خیامپور، عبدالرسول (۱۳۷۳)، دستور زبان فارسی، چاپ نهم، تهران: کتابفروشی تهران.
- شریعت، محمدجواد (۱۳۷۱)، دستور زبان فارسی، چاپ پنجم، تهران: اساطیر.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۰)، آشنایی با عروض و قافیه، چاپ ششم، تهران: فردوس.

- صالح‌بک، مجید (۱۳۸۸)، روش نوین در آموزش زبان عربی، تهران: اندیشه مولانا.
- صفوی، کورش (۱۳۸۳)، از زبان‌شناسی به ادبیات، ج ۲، چاپ دوم، تهران: سوره مهر.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۹۳)، دستور مختصر تاریخی زبان فارسی، چاپ پنجم، تهران: زوآر.
- _____ (۱۳۸۲)، دستور مفصل امروز، تهران: سخن.
- قریب، عبدالعظیم و دیگران (۱۳۷۳)، دستور زبان فارسی (پنج استاد)، چاپ یازدهم، تهران: جهان دانش.
- کمیته برنامه‌ریزی زبان و ادبیات فارسی (۱۳۹۱)، برنامه درسی دوره کارشناسی رشته زبان و ادبیات فارسی، سرفصل‌ها و منابع درس دستور زبان فارسی ۱، ص ۱۵.
- ماهیار، عباس (۱۳۷۶)، عروض فارسی، چاپ سوم، تهران: نشر قطره.
- مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۷۹)، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- _____ (۱۳۷۷)، ساخت آوایی زبان، چاپ چهارم، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۶)، مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، چاپ پنجم، تهران: نیلوفر.
- همایون‌فرخ، عبدالرحیم (۱۳۶۴)، دستور جامع زبان فارسی، به کوشش رکن‌الدین همایون‌فرخ، چاپ سوم، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.